

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف

دليل سوم بر اينكه به اطلاقات نمى توان براى مصاديق مستحدثه استدلال كرد انصراف بود، گفتيم اين انصراف سه تقريب دارد، دو تقريش گذشت و پاسخ داده شد.

تقريب سوم:

تقريب سوم اين است كه همانطور كه در اصول شايد گفته شده و دأب فقها هم مى بينيم همين است، وقتى سائل مى آيد سؤالى مى كند و لو اينكه آن سؤالى را كه او مطرح کرده است داراى انقساماتى باشد و آن انقسامات هم احكامش مختلف باشد، اما اگر آن انقسامات يك قسمى از آن متعارف است و متداول است و معمولاً اينطور است و آن قسم آخر غير متعارف است، معمولاً در مقام جواب، مجيب جواب را بر اساس آن متعارف مى دهد و نه سؤال مى كند از حالت غير متعارف و نه اينكه حكم هر دو را ذكر مى كند.

مثلاً اگر كسى سؤال مى كند از يك چيزى كه انسان غير خنثى يك حكمى دارد در شريعت، انسان خنثى يك حكم ديگرى دارد، حالا در موارد استفتائات چون حمل مى شود بر اينكه اين مستفتى و اين سائل همين طبق متعارف را سؤال مى كند، همان جوابى كه براى غير خنثى هست ذكر مى شود، نمى آيند آنجا بگويند اگر جنابعالى خنثى هستيد حكمتان اين است و اگر غير خنثى هستيد حكمتان اين است. دأب بر اين نيست. اين حالات غير متعارفه را اصلاً متعرض نمى شوند. ائمه عليهم السلام هم همينطور بودند، وقتى مى آيند سؤال مى كنند آن سؤالات را، آن موضوعات مورد سؤال را حمل بر افراد متعارفه مى كنند، پاسخ آن بر اساس آن است قهراً. وقتى كه اين مسأله يك مسأله قبول شده اى است و دأب سابقين بر همين بوده و دأب لاحقين هم بر همين بوده است و حالا هم همينطور است، حالا گفته مى شود كه اين اطلاقات و عمومات چون معمولاً در پاسخ سؤالاتى است كه گفته شده و پرسيده شده است، و چون سؤالات بر افراد متعارفه متدارجه حمل مى شود پس جواب هم بر همان است. مثلاً اگر سائلى آمده است خدمت امام صادق عليه السلام عرض کرده است كه من تا يك سفر هشت فرسخى رفته ام نمازم چگونه است؟ حضرت مى فرمايند مثلاً قصر است. آن سؤالش كه مى گويد يك سفر هشت فرسخى رفته ام يعنى به چه رفته است؟ آن همين افراد متعارفه مقصودش است، يعنى با همين وسايل متعارف، مسلم هوايما در نظرش نبود و امثال اينها. پس بنا بر اين جواب امام هم كه مى فرمايند كه نمازت قصر است طبق همين سؤال است، سؤال از افراد متعارف ... است.

پس بنا بر اين اين اشكال مقدمه اولى اش اين شد كه جوابها بر طبق سؤالاها گفته مى شود، اين يك.

دو، سؤال‌های سائیلین بر افراد متعارفه حمل می‌شود.

سه، افراد جدیده و مستحدثه متعارفه آن زمان نیست پس سؤال سائیلین به اینها حمل نمی‌شود، شامل اینها نمی‌شود.

نتیجه چهارم: پس جواب امام هم برای همان افراد متعارفه زمان خودشان است، شامل افراد مستحدث و متجدد ناپیدای در زمان‌های بعد نمی‌شود.

این اشکال.

س: ...

ج: نه این قدر متیقن نیست.

جوابی که هست این است که فرضاً ما این مطلب را بپذیریم - که بعید نیست - اما این در جایی درست است که پاسخ سؤال باشد کلام شارع اما ما مواردی داریم که شارع ابتدائاً احکام را فرموده است، مثل قرآن شریف. قرآن که جواب سؤال نیست پس بنابراین در آنجا این حرف نمی‌آید.

یا روایات ابتدائیه به قول آقایان، یعنی بدون مسبوقیت به سؤال امام فرمایشی فرموده است، اینها، «من سافر (مثلاً) ثمانین فرسخ» ابتدائاً فرموده است «من سافر ثمانین فرسخ فالیقصر صلاته»، «من سافر» اطلاق دارد، «من سافر» به هر وسیله ای، یک قضیه حقیقیه ای است که حکم رفته است روی نفس طبیعت مسافرت بآی سبب تحققت، لولا اشکالات دیگر اگر آنها را جواب دادیم این اشکال دیگر اینجا وارد نمی‌شود که این جواب سؤال است و سؤال برای افراد متعارفه است پس جواب هم برای افراد متعارفه است.

س: ...

ج: این استدلال این است

س: ...

ج: این استدلال این است که چون سؤال‌ها از آن است پس پاسخ‌ها هم ناظر به همان است.

«التقريب الثالث: بناء على أن السؤال في مقام الاستفتاء» بنا بر اینکه سؤال سائیلین در مقام پرسش فتوا منصرف است «الی ما هو الشائع في عرف السائل» منصرف است به آنچه که شایع و متعارف است در عرف سؤال کننده «و إن كان بلفظ مطلق» اگرچه او در سؤالش لفظ مطلق به کار برده است اما این لفظ مطلق منصرف است به همان فرد شایع «و منها لا يفصل في الجواب» چون منصرف به فرد شایع است، از همین رهگذر که منصرف به فرد شایع است «لا يفصل في الجواب عن الاستفتاءات بين الشائع وغيره (غیر شائع) لو كان بينهما (بین شائع و غیر شائع) فرق في الحكم» اگر فرق در حکم هم باشد تفصیل نمی‌نویسند حکم را طبق همان شایع

می نویسند «بل یُجاب ببيان حکم الفرد الشائع المتعارف» که گفتم نمی نویسند اگر خنتی باشد حکمش این است و اگر نه این است، اینطور نمی نویسند.

خب بناءً بر اینکه سؤال در مقام استفتاء اینچنین است «أمكن الإشكال فيما ورد من المطلقات عن المعصومين عليهم السلام في الجواب عن الأسئلة، بانه» اشکال کنیم به چه؟ «بانه» به اینکه ما ورد از مطلقات «منصرفاً الى الشائع» اینها منصرف به همان افراد شایعه همزمان دارند «بتبع انصراف الأسئلة» چون سؤالها انصراف دارند و این هم پاسخ همان سؤالها است پس اینها هم انصراف دارد. «فلا يشمل ما لا وجود له في زمانهم عليهم السلام اصلاً» آنکه اصلاً وجود نداشته است «من المصاديق المستحدثة» چون حتماً سائلها که از آنها سؤال نکرده اند که.

س: ...

ج: نه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن خطبه حجّة الوداعشان آمدند مسجد و مردم جمع شدند و شروع کردند به حرف زدن و هیچ کس هم سؤال نداشت. مطالب جدیدی را فرمودند.

«لكن هذا الإشكال»

س: ...

ج: ...

«لكن هذا الإشكال على تقدير التسليم بمبناه» که مبنا چه بود؟ این بود که سؤالها منصرف به فرد شایع است و جواب هم باید ... اگر این مبنا را ما بپذیریم و نگوییم نه چنین مطلبی درست نیست؛ کسی ممکن است بگوید نه، سؤالها فرق می کنند، سائیلین فرق می کنند. گاهی سائل عادی است، انسان عادی و معمولی سؤال می کند او ممکن است ذهنش در فردهای متعارف در زمان خودش است «عوام». اما یک وقت زراره سؤال می کند، این دانشمندان و تلامذه علمی ائمه سؤال می کنند، نه ممکن است بگوییم اینطور نیست. عوام که می آید سؤال می کند در ذهنش شقوق و ... همین فرد متعارفی که در ذهنش است سؤال می کند، اما مثل زراره، مثل ... مثل محمد ابن مسلم این کسانی که فقهاء و اصحاب ائمه بودند اینها ممکن است از طبیعت کلیه سؤال می کنند، چرا به فرد متعارف ... ممکن است در مبنا اشکال کنیم.

حالا اگر مبنا را بپذیریم این حرف کجا است؟ این «لا یتّم فی ما اذا كان المطلق ورد ابتداءً و من غیر سبق السؤال» سؤالی نبوده است که شما بخواهید این حرف را بزنید «أو كان الجواب فيه غیر ناظر الى فرض السائل بل ذکر فی مقام الجواب ضابط کلیّ» یشمل مورد السؤال و غیره»

اگر در مباحث فقهی دیده باشید و یادتان بیاید، گاهی سائل از یک فرد خاصی سؤال می‌کند ولی امام یک قانون کلی به او یاد می‌دهد. آن سوژه شده است و بهانه شده است که امام حالا یک قاعده کلی بفرماید. مثلاً روایت زراره که می‌فرماید «أیوجب الخفقة و الخفقتان علیه الوضوء» حضرت فرمودند «لا، فإنّ یقین لا یبطل بالشک» این فإنّ یقین یعنی یقین به همین چیزهای متعارف؟ نه. امام جوابی که می‌دهند درست است که آن سؤال سائل باشد اما جاهایی است که امام علیه السلام یک ضابطه کلی که حکم آنجا و غیر آنجا را روشن کند بیان می‌فرمایند. البته این به فتانت فقیه و فقاہت فقیه این است که جابجا اینها را بتواند دریافت کند در روایاتی که مراجعه می‌کند، گاهی اینطور است.

گاهی اصلاً حضرت یک طوری هستند که ممکن است آنچه که سائل سؤال کرده است اصلاً جواب نمی‌دهند آنها، یک حرف دیگری است، آن را صلاح نمی‌دانند الان جواب بدهند حالا یا تقیه ای یا هر چه هست آن را صلاح نمی‌دانند الان جواب بدهند اما به جای او می‌آیند مثلاً سؤال اینطور گفته است «هل أكرم فلان شخص را؟» حضرت فرموده‌اند «أكرم العالم» اینجا حضرت یک جواب کلی دادند، حالا گاهی هم «أكرم العالم» گفته‌اند قبول ندارند که او عالم است، مثلاً گفته‌اند ابو حنیفه را اکرام کنیم؟ «أكرم العالم» اگر بگویند نعم یعنی اینکه بله این عالم است، به جای اینکه بگویند این عالم است، یک جوری بگویند که تثبیت بشود و اقرار بشود به اینکه این عالم است فرمودند «أكرم العالم» اصلاً به صغرایش کار ندارند. آن وقت «رحم الله من عرف معاریض کلّنا» که گاهی فقیه متفتّن مثل مثلاً مجلسی، یکی از خصوصیات مجلسی قدس سره همین است که اینها لحن ائمه را خوب می‌فهمیدند در اثر انس فراوان با روایات که اینجا حضرت می‌خواهد این را بفرماید. خب این هم به خدمت شما عرض شود که: «حصیلة البحث فی الإشکال علی الإطلاق الفظی» اگر شما اجازه بدهید من حصیله را نخوانم چون همین حرف‌هایی که زدیم الان تلخیص کرده است همه این حرف‌هایی که زده شد.

س: ...

ج: بله آنها هم بله. چون ببینید بنا نیست که این شأن نزول‌ها که همراه آیات ضبط نمی‌شوند. قرآن برای همیشه عالم است، این شأن نزول اگر قرار بود قرینه باشد باید اینها هم جاودانی می‌شد پس آنها سوژه است یعنی به خاطر این جهت آیه نازل شده است الا موارد نادری که ممکن است.

س: آن قاعده کلی این بود که هر کجا که در مقام بیان باشد ...

ج: بله این که درست است اما حرف سر این است که در مقام بیان بودن ... آنها حرفشان این است که درست است که مقدّمات حکمت می خواهد اما قرینه سؤال سائل که آن از افراد متعارفه سؤال می کند و این قرینه که مجیب هم معمولاً سؤال سائل را می خواهد جواب بدهد خودش قرینه بر ضیق دائره می شود.

«المقام الثانی: فی التمسک بالإطلاق المقامی»

گفتیم ما دو جور اطلاق داریم، یکی اطلاق لفظی داریم و یکی اطلاق مقامی. بحث اول راجع به اطلاقات لفظی بود که آیا به اطلاقات لفظیه برای موضوعات مستحدثه و مصادیق مستحدثه می توانیم تمسک کنیم یا نه؟ بحثش انجام شد و نتیجه بحث این شد که بله می توانیم تمسک کنیم و به اشکالاتش جواب دادیم.

حالا بحث دوم این است که اطلاق مقامی چیست؟

اطلاق مقامی این بود که لفظی در کار نیست که ما بخواهیم به شمول آن لفظ تمسک کنیم، اما مقام یک مقامی است که تقاضای این را دارد که اگر چنین حکمی بود یا چنین قیدی لازم بود باید بیان می شد. مقام مقامی است که باید بیان می شد ولی چون این حکم یا این قید بیان نشد پس معلوم می شود که وجود ندارد.

حالا اطلاق مقامی خودش بر دو قسم است:

یکی اطلاق مقامی در مورد دلیل خاص، ادله خاص است.

دو اطلاق مقامی در مورد مجموع ادله شریعت.

یعنی گاهی می گوئیم در این واقعه که امام فرموده است اینجا جایش بود، اگر آن بود اینجا می فرمود. این می شود خاص. گاهی می گوئیم اگر اینطور بود در مجموع آموزه های شریعت کتاباً و سنتاً باید این حرف زده می شد و حال اینکه می بینیم در مجموع کتاب و سنت زده نشده است. این می شود اطلاق مقامی عام. فلذا در دو مقام اینجا بحث می شود.

«المقام الثانی: فی التمسک بالاطلاق المقامی»

س: ...

ج: الان روشن تر می شود. قبلاً هم عرض کردم این را اما باز اینجا روشن تر می شود.

«ان التمسک بالإطلاق المقامی بالنسبة الى المصادیق الجديدة علی نحوین:

النحو الأوّل من التمسک بالإطلاق المقامی: التمسک بإطلاق مقامی لدلیل خاص» تمسک می خواهیم بکنیم به اطلاق مقامی برای یک دلیل خاص. «كما إذا دلّ دليلٌ مثلاً علّ وجوب الزکاة فی أشياء معینة فی مقام بیان ما تجب فیهِ الزکاة من دون اشتماله علی دالّ لفظی علی نفی الوجوب عن غیرها بالمطابقة أو بالإلتزام أو بالمفهوم»

امام در مقام بیان این هستند که ما يتعلّق به الزکاة را بیان کنند، فرمودند «إِنَّمَا الزَّكَاةُ» که کلمه انما را به کار ببرند که مفهوم داشته باشد. نه کلمه شرطیه ای گفتند که مفهوم داشته باشد، نه عبارتی به کار بردند، قیدی به کار بردند، فقط نه مورد را شمردند، اینجا می شود دلیل خاص، می گوئیم اگر یک دهمی وجود داشت با توجه به اینکه امام در مقام بیان این هستند که ما يتعلّق به الزکاة را بیان کنند چه می کردند؟ می فرمودند. این مقام مقامی است که اگر یک دهمی وجود داشت، یک یازدهمی وجود داشت باید گفته می شد، نگفته اند پس معلوم می شود نیست.

بنابراین اینجا اطلاق مقامی است نه اطلاق لفظی چون آنهایی که گفته اند که شامل اینها نمی شود، اینکه فرد آنها نیست تا بگوئیم شمول پیدا می کند لفظ، مفهوم. نه آنها معنای خودشان را دارند، این دهمی گفته نشده است، این یازدهمی گفته نشده است، نه اینکه آن گفته شده ها پرش اینها را می گیرد یا اینها را نفی می کند، پس اینجا مقامی است در این دلیل در این بیان مقامی است که اگر بود باید می فرمود.

مثال دیگر، شما می خواهید برای مردم مسأله بگوئید، می خواهید بگوئید من می خواهم امروز به شما تیمم یاد بدهم، تیمم را بالای منبر هم سنگ آورید و انجام داده اید. حالا یک کسی از همانهایی که نشسته است و مسأله یاد می گیرد می گوید ما لازم است که یک دستی هم به سرمان بکشیم؟ می گوید نه اگر بود آقا می گفت دیگر، چون این در مقام چه بود؟ این بود که تیمم یاد ما بدهد، اگر یک جزء دیگری غیر از اینهایی که گفت بود در این مقام مقامی بود که باید می گفت چون می خواست تیمم را یاد ما بدهد و این مقام مقام تعلیم تیمم بود و او هم نمی خواست بخشی را در این مجلس بگوید و بخشی را در جای دیگر بگوید، قرائن و شواهد نشان می داد که در این مجلس می خواست تمام تیمم را اینجا یاد ما بدهد چون اینها متفرّق می شوند و می روند نمی آیند. پس این می شود اطلاق مقامی دلیل خاص.

آیا می خواهیم ببینیم برای موضوعات مستحدثه اگر شارع در یک مقامی موضوعات مستحدثه را نگفت، مثلاً در همین مثال آن نه تا را فرموده است که اینها زکات دارد، اما امروز در دنیا یک چیزهایی پیدا شده است که اصلاً خبری از اینها در آن زمان نبوده است، یک کشت های جدیدی پیدا شد! تقدین را فرموده است، یک فلزهایی الان پیدا شده است که اصلاً آن زمان به ذهن اینها خطور نمی کرده، لعلّ اینها زکات داشته باشد. آیا می توانیم به اطلاق مقامی دلیل خاصّ زکات تمسّک کنیم و بگوئیم همانطور که دهمی آنجا را تمسّک می کنیم برنج ندارد چون امام در ذیل ضمن آنها برنج را ذکر نکرده است، می توانیم بگوئیم که آلومینوم هم ندارد چون تقدین گفته اند، طلا و نقره را گفته اند اینها را که نگفته اند، یا آن نه مورد را که گفته اند این را که نگفته اند دارد، پس معلوم می شود این هم ندارد. بحث می کنیم که آیا به این اطلاق مقامی می توانیم تمسّک کنیم یا نه به اطلاق

مقامی نمی‌توانیم تمسک کنیم و فقیه باید ضوابط دیگر استنباط را اینجا به کار بگیرد، مثلاً بگوید شک داریم به نحو شبهه حکمی که زکات بر این واجب است یا واجب نیست و برائت جاری می‌کنیم، نمی‌دانیم فلان مقدارش ملک فقرا می‌شود یا نه استصحاب عدم ملکیت آنها را می‌کنیم و هكذا، ضوابط دیگر استنباط را باید بکنیم، به اطلاق مقامی نمی‌شود. اگر اطلاق مقامی را می‌توانستیم تمسک کنیم دیگر نسبت به اصول عملیه نمی‌رسید و خودش دلیل می‌شد.

س: ...

ج: قهراً چرا، حالا اگر کسی می‌گوید نمی‌توانیم تمسک کنیم به همین وجه می‌گوید، می‌گوید چون در مقام بیان این وجه نیست و آن وجود ندارد که در مقام بیان باشد.

«النحو الأوّل من التمسک بالإطلاق المقامی» این بود که «التمسک بإطلاق مقامی لدلیل خاص، كما إذا دلّ دلیل مثلاً علی وجوب الزکاة فی أشياء معینة فی مقام بیان ما تجب فیہ الزکاة» بدون اشماتال این دلیل بر دال لفظی که دلالت بکند بر نفی وجوب زکات از غیر آن اشیاء معینة، دلالت می‌کند بر نفی چه به مطابقه چه به التزامه و چه به مفهوم. «فإن السکوت عن غیرها (غیر آن اشیاء معینة) ینفی تعلق الزکاة بسائر الأشياء» سکوت از غیر آنها نفی می‌کند به واسطه اطلاق مقامی تعلق زکات را به غیر اشیاء «و حیثند فقد یتمسک بهذا الإطلاق المقامی لنفی تعلقها (تعلق زکاة) بالمتولّد من تلقیح الأنعام الثلاثة من غیرها» انعام ثلاثة زکات دارد، حالا آیا تلقیح کردند انعام ثلاثة را با یک حیوان دیگر، مثلاً گاو را با اسب چیز کردند و یک حیوان جدیدی درست شد، آیا این زکات دارد یا ندارد؟ به اطلاق مقامی بیاییم نفی کنیم، این فرد جدیدی که در آن زمانها نبوده است، الان یک کاری کردند و یک تکنیکی به کار بردند که الان تلقیح می‌توانند بکنند، نطفه مثلاً گاو را بگیرند در شکم اسب بگذارند یا اینکه آمیزش پیدا بکنند و یک حیوان جدیدی که نه به آن می‌شود گفت گاو و نه می‌توان به آن گفت اسب پیدا شد! این را می‌توانیم با اطلاق مقامی نفی کنیم یا نه؟

س: ادله سابقه مثل تبلیغ شریعت، نقض غرض، مثل بحث علم غیب را نمی‌شود به این ضمیمه کنیم ... که اگر به عنوان یک مبلغ شریعت است و امام نگفته است پس دلیل می‌شود، یا نقض غرض می‌شود یا ...

ج: نه، در این دلیل خاص، ببینید دلیل خاص است. اینجا باید می‌گفتند یا در مجموع شریعت؟ آن که می‌گوییم این دین خالد است و همه احکام را این می‌شود برای مجموع شریعت که شاید بعداً بگوییم که حالا اطلاق مقامی قسم دوم این است که در مجموع شریعت جایش بود که گفته می‌شد، اما در این دلیل خاص که برای آدم‌های همان زمان می‌گویند چرا باید آنجا بگویند؟

«المناقشة فی النحو الأوّل من الإطلاق المقامی: إنّ الوجوه الثلاثة المتقدّمة فی مناقشة الإطلاق اللفظی یُمكن أن يُناقش بعضها فی الإطلاق المقامی المذكور، لعدم إحراز كون المتکلم فی مقام البیان بالنسبة الی المصادیق الجديدة»

می فرمایند که ما در اطلاق لفظی مناقشاتی داشتیم، بعضی از آن مناقشات اینجا هم می آید، یکی از مناقشات چه بود؟ مناقشه دوم؟ مناقشه دوم این بود که در مقام بیان نیست، ما احراز نمی کنیم که مولی در مقام بیان این افراد است و یکی از شرایط انعقاد اطلاق این است که مولی در مقام بیان باشد. در اطلاق مقامی هم همینطور است، مثل مثال تیممی که زدم اگر ظواهر حال، قرائن نشان می دهد که در همین مجلس می خواهد واقعاً تیمم را آموزش بدهد بتمامه و کماله آن وقت اگر نگفت که به سر هم دست بکش می فهمیم که این جزئش نیست، اما اگر چنین قرینه ای نباشد، مثل کلاس درس که حالا به تدریج خصوصیات را بیان می کنند، اطلاق مقامی پیدا نمی کند. فلذا مثلاً مثل زراره و محمد ابن مسلم که اینها متعلّم بودند و می آمدند، حالا امروز حضرت می فرموده و بعداً بقیه را روز دیگری ممکن است بفرماید یا وقت دیگری بفرماید، غیر از آن عامی که از دهات آمده است و یک مسأله ای را می پرسد و می خواهد برود، فلذا فقهای بزرگ متفتّن به نکات ریز و اینها، اینها فرق گذاشته اند بین روایاتی که راوی و سائلش آن قسم آدمها باشند یا این قسم آدمها باشند.

در آنها می گویند اطلاق تقیید نمی خورد بعضی هایشان. شیخنا الاستاد آقای حائری قدّس سرّه آن اطلاقاتی که به او آدمها گفته می شود می گوید مقیّدات وقت تقییدش نمی کند بلکه آن مقیّدات دلیل است بر اینکه آن افضل می شود، مستحب است، برای اینکه او آمده است می پرسد و می خواهد برود، بله به محمد ابن مسلم می شود حالا امروز مطلقش را بگویی و فردا عامش را می گویی، امروز عام را می گویی و فردا تبصره هایش را می گویی. این فرقی است که آنها می گذارند -البته بعضی ها هم قبول ندارند این حرف را ولی حرف وجیهی است - و حرف قابل توجّهی است.

«یمكن أن يناقش بعضها» به بعض آن مناقشات در اطلاق مقامی که ذکر شد، اطلاق مقامی که ذکر شد چه اطلاق مقامی ای بود؟ اطلاق مقامی دلیل خاص. مثل این مناقشه، مثل عدم احراز بودن متکلم در مقام بیان بالنسبه مصادیق جدیده. شاید در مقام بیان نبوده است از این جهت ذکر نکرده است مصادیق جدیدش را، ابتلاء آنها نبوده است و ...

«بل یمكن أن يُذكر للوجه الأوّل تقریب آخر یختصّ بالإطلاق المقامی، و هو أنّ الإطلاق المقامی یختلف عن

اللفظی من ناحية إمكان إحراز كون المتکلم فی مقام البیان بالأصل»

یک بیان دیگر ایشان می‌فرمایند ممکن است بگوییم که آن بیان در اطلاق لفظی می‌آید اما در اطلاق مقامی نمی‌آید و آن این است که:

در اطلاق لفظی یک حرفی آقایان دارند منم محقق خراسانی در کفایه در مشی فقهی شان؛ اینها می‌گویند اگر مولی یک حرفی زد و نمی‌دانیم که در مقام بیان بود یا نبود، اینها گفته‌اند اصل این است که در مقام بیان بوده. گفت «أكرم العالم» نمی‌دانیم در مقام بیان بود تا بگوییم عالم قید ندارد، فاسق باشد، عادل باشد؟ علمش هر علمی می‌خواهد باشد؟ علم فقه باشد، علم تفسیر باشد علم فلسفه باشد، علوم دیگر باشد، علم جغرافیا باشد، علم تاریخ باشد یا هر چه می‌خواهد باشد. می‌توانیم یا خیر؟ گفته‌اند اگر شک کردیم که مولی در مقام بیان است یا نیست آنجا چه می‌کنیم؟ اصل عقلائی این است که در مقام بیان است. این حرف را آنجا زده اند، مثل بزرگی مثل آقای آخوند قائل است به اصالة الإطلاق یا اصالة کون المتکلم فی مقام البیان، اینها آنجا این را گفته اند. اما این حرف را در اطلاق مقامی نمی‌توانیم بزنیم. در اطلاق مقامی باید احراز کنیم که در مقام بیان هستیم، لفظی که در کار نیست که ظهور باشد.

پس بنابراین یک تفاوتی بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی شد که آنجا می‌گفتیم که ... اگر می‌گفتیم که شک داریم که مولی در مقام بیان است یا نه در آنجا ممکن است یک کسی سر در می‌آورد و می‌گفت که شک داری؟ بگو ان شاء الله هست. اما اینجا دیگر نمی‌تواند چنین حرفی را بزند.

«بل یمكن أن يُذكر لوجه الأوّل» از وجوه اینکه مولی در مقام بیان است یا نه که در مقام اطلاق مقام می‌گفتیم، تقریب دیگری که اختصاص دارد به اطلاق مقامی و آن این است که «انّ الإطلاق المقامی یختلف عن اللفظی» یعنی همین اطلاق لفظی «من ناحية امکان إحراز کون المتکلم فی مقام البیان» بسبب اصل عقلائی در اصل لفظی. اینکه در مقام بیان است یا نه امکان دارد ما احراز کنیم به سبب اصل لفظی که آقای آخوند می‌فرمایند اما «بخلاف الإطلاق المقامی؛ فإنّه لا بدّ (در اطلاق مقامی) من إحراز ذلك بالوجدان و بمؤونة القرائن» به کمک قرائن و وجدان احراز کنیم، چرا؟ چون اینجا ظهور لفظی در کار نیست، اینجا این است که ما باید اطمینان پیدا کنیم از اینکه سکوت کرده است پس نبوده است، این اطمینان چه وقت حاصل می‌شود؟ وقتی بدانیم در مقام بیان است. «و لا سبیل لنا الی إحراز أنّ المعصوم علیه السلام کان بصدد البیان بالنسبة الی المصادیق الجديدة التي لم تکن (آن مصادیق) مورد ابتلاء الناس آنذاک» در آن زمان.

س: ...

ج: حوزه اصالة الاطلاق عقلائی آنهايي که ادعا می‌کنند در جایی است که حرفی بزند و برای اینکه در مقام بیان قیود سخنش هست یا نه، اینجا که قیود سخنش نیست، یک امر آخری است، یک چیز دیگری است که آن

را اضافه باید بکند، ضمیمه باید بکند، کنار آنها آن را هم بیان می‌کرد اما سکوت کرده است از آن، پس بنابراین آن اطلاق لفظی نیست آن اصالة البيان ظهورات است، ظهور این است که ان شاء الله اصل این است که در مقام بیان است، پس برای چه لب باز کرده است صحبت می‌کند؟ اما اینجا چنین اصل عقلائی وجود ندارد تا اینکه شارع بیاید آن را امضاء کرده باشد که شما می‌فرمایید شارع امضاء کرده است، نیست که شارع امضاء کرده باشد. چنین بناء عقلائی اینها می‌گویند وجود ندارد. حالا مرحوم امام قدس سرّه که قبلاً هم عرض کردم ایشان حتّی در لفظی هم می‌گویند چنین اصل عقلائی وجود ندارد. نه در مبانی وجود دارد نه در اطلاقات لفظیه وجود دارد. همه جا ما باید اینکه متکلم در مقام بیان است باید به قرائن و شواهد و ظهور حال بفهمیم، شک کرد بگویید ان شاء الله در مقام است، ان شاء الله ندارد عرف که واقعاً عرف شک بکند و بعد علیرغم اینکه شک کرده است بگوید ان شاء الله در مقام بیان است. چنین چیزی نیست.

س:

ج: چرا، ان شاء الله وارد فقه که شدید اتقدر احراز می‌کنید که خدا می‌داند.

به خدمت شما عرض شود که «النحو الثانی من التمسک بالإطلاق المقامی»

س: ...

ج: بله ببخشید!!

«الجواب عن مناقشة النحو الأول من الإطلاق المقامی: قد عرفت في المبحث السابق عدم تمامية هذا

الإشكال»

س: اشکال در مقام بیان ...

ج: بله، که اینجا گفتیم که باید بدانیم متکلم در مقام بیان است.

گفتیم آنجا نه خیلی جاها می‌دانیم در مقام بیان است، اینجا هم می‌گوییم بله خیلی جاها فقیه به تناسب روایات و ... می‌فهمیم که اینجا یک مقامی بوده است که حضرت می‌خواستند همه را بفرمایند و اطلاق مقامی می‌شود و فراوان است، خیلی ما داریم، هم در کتاب طهارت که ما بحث می‌کردیم خیلی جاها اطلاق مقامی بود که معلوم بود که اینجا واگذار کردند و چیز دیگری نفرمودند چون وظیفه غیر از این چیز دیگری نیست، این هست.

«و أمّا التقريب المذكور هنا فيمكن أن يُجاب عنه بما تقدّم في البحث عن الإطلاق اللفظي من أن المتكلم

حيث كان بصدد بيان الشريعة الخالدة المحتاج إليها في جميع الأعصار و الأمصار إلى يوم القيامة فيُحرز بذلك أنه

كان بصدد البيان بالنسبة الى حكم المصاديق الجديدة أيضاً»

اینجا می‌گوییم درست، ما قرینه می‌خواهیم اما یک قرینه عامّه ای وجود دارد. نمی‌گوییم اصالة کون المتکلم فی مقام البیان که شما اشکال کنید وقتی شک کردیم. نه، ما می‌گوییم یک قرینه عامّه ای وجود دارد که از آن می‌فهمیم که در مقام بیان است و آن این است که مگر این دین دین خالد نیست؟ مگر آدم‌هایی که بعد می‌آیند که معاصر با معصوم نیستند، مگر آنها نباید این احکام شریعت را عمل کنند؟ مگر کس دیگری پیدا می‌شود و هست که احکام شریعت نزدش باشد و برای مردم بگوید؟ کس دیگری اینچنین نیست. پس اینها نشان می‌دهد که شارع در مقام بیان برای بقیه امور برای همه افراد اجیال آتیه و مصادیقی که بعد پیدا می‌شود هم بوده است.

س: ...

ج: بله، حتی در دلیل خاص. ایشان می‌خواهد اینطور بگوید.

س: ...

ج: بله بله توجه دارم، حتی در دلیل خاص گاهی ... مُتَدُّ شارع این است ... در همین دلیل خاص‌ها اسلام را بیان کرده است. با همین دلیل خاص‌ها در معمول جاها حرف‌ها را بیان کرده است. بله یک کلیاتی هم داریم اما معمولاً با همان دلیل‌های خاص بیان کرده است و اینجا جایش بود که بیان فرماید. البته همانطور که عرض کردم از بیرون این بیان بهتر است که ما برای مقام ثانی بیان کنی که در مجموع شریعت نشده است.

س: ...

ج: اطلاق مقامی در حقیقت مفهوم تحدید یکی از ادله اش همان اطلاق مقامی است، با هم فرقی نمی‌کند.

س: ...

ج: از چه جهت؟

س: ...

ج: نه، ببینید یک فرقی هم دارد. گاهی به همان بیا است که در مقام بوده است که مقام تحدید است و گاهی هم این مقام مقامی است که اقتضاء تنبیه بر این مطلب را دارد، این را می‌گویند اطلاق مقامی. مثلاً؛ همان مثال‌هایی که بارها و بارها در اینجا زدیم اینها را توجه فرمایید این روشن می‌شود. مثلاً فرموده است کسی که مثلاً شیخ و شیخه است و نمی‌تواند روزه بگیرد یا واجب نیست بر او روزه بگیرد یک مُد طعام بدهد، این که می‌گوید یک مُد طعام بدهد همان مجلس امام می‌داند که الان اگر به او بگویید یک مُد طعام بده می‌رود دم عطاری یک مُد طعام می‌خرد و می‌آورد می‌دهد به فقیر. معمولاً هم وقتی می‌روند عطاری و یک مُد طعام می‌خرند این طعام اگر بخواهید خالصش را حساب کنید، ریگ‌هایش و چیزهایی که معمولاً ممزوج با آن است کسر بکنید، یک گرمی، یک مثقال و دو مثقالی از آن پایین می‌آید. اینجا جایی است که توجه بدهد که اگر واقعاً

آن را قبول ندارد و می‌گوید خالص خالص باید یک مُد گندم باشد اینجا جایش است که بگوید، این تحدید نیست که. این مقام تحدید نیست، یعنی بله مفهوم تحدید می‌گوید که غیر از این چیزی بر آن واجب نیست، اما حال این طعام را می‌آید تطبیق می‌کند به همین که از عطاری می‌خرد که خالص اگر حساب بکنید واقعاً یک مُد نمی‌شود، یک مُد یک گرم کم می‌شود، اینجا جایش است که بگوید، حالا که نگفت آقایان می‌گویند اطلاق مقامی است. این مقام مقامی است که باید غفلت شخص را بزدايد و حیث اینکه غفلت را ازاله نکرد معلوم می‌شود که این غیر فرد را به جای فرد قبول دارد.

یا در موارد دیگر؛ اینجا غیر فرد را به جای فرد قبول دارد اما گاهی فرد است اما عقلاء حکم غیر فرد را برای آنجا هم باید بگوید. مثلاً می‌گوید دم اینطور است. دم را وقتی می‌شویم چه می‌شود؟ رنگش باقی می‌ماند، برهان به ما می‌گوید که اگر رنگ بود جوهر هم هست، اگر رنگ خون بود جوهر خون و خود خون هم هست، چرا؟ چون اگر خود خون، جوهر خون زائل شده باشد باید رنگ از جوهر خون بلند شد باشد و نشسته باشد روی لباس، روی ید و انتقال عَرَض من موضوعِ اِلَى موضوعِ آخر مستهیل چون از این موضوع که بلند می‌شود عرض وجوده فی نفسه عین وجوده فی موضوعه، لموضوعه. از این که بلند شد و به آن نشست پس روی چه بود؟ از اینکه فرض این است که زوال پیدا کرده و هنوز هم که روی آن ننشسته و باید بیاید بنشینند، پس این وسط روی چه بود؟ انقلاب شد؟ عرض شد جوهر و بعد شد دوباره عرض؟ پس بنابراین برهان می‌گوید اینجا خون هست اما غافلند مردم از آن و شارع اینجا تنبیه نفرموده است، همینجایی که می‌گوید برو لباست را بشوی و با آن نماز بخوان همینجا در همین مقامی که دارد این حرف را می‌زند و می‌گوید لباست را بشوی و با آن نماز بخوان، همانجا جا دارد که این تنبیه بفرماید در این مسأله اگر قبول ندارد ...

فلذا اطلاق مقامی گاهی سبب تحدید می‌شود و مفهوم می‌شود، مواردی هم هست که به مفهوم تحدید بر نمی‌گردد.

س: مواردی که مثال می‌زنید در لازم خارجی شیء است ...

ج: نه، می‌گوییم اطلاق مقامی اینطور نیست که مساوق با مفهوم تحدید باشد.

«قد عرفت فی المبحث السابق عدم تمامية هذا الاشكال، و أمّا التقريب المذكور هنا فيمكن أن يجاب عنه بما تقدّم في البحث عن الإطلاق اللفظي من أنّ المتكلم حيث كان بصدد بيان الشريعة الخالدة (شريعتي) که جاودان است) المحتاج إليها في جميع الأعصار و الأمصار الى يوم القيامة فيُحرز بذلك أنّه كان بصدد البيان بالنسبة الى حكم المصاديق الجديدة أيضاً.

و اما نحو دوم یک مقدار مفصل است ان شاء الله برای فردا. و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.